

مناجات و اشعار شب قدر

ایام شب های پرفیصلت قدر، از مهمترین ایام در طول ماه مبارک رمضان هستند که اشعار مختلفی توسط شاعران کشور در خصوص این ایام سروده شده است.

به گزارش خبرنگاران گروه زندگی و سرگرمی گزارش خبر، شب قدر، یکی از شب های ماه رمضان، شب نزول قرآن، تقدیر امور، بخشش گناهان است که از هزار ماه برتر می باشد. شب قدر زیباترین شب آفرینش است که سرنوشت زمینیان و آسمانیان به هم گره می خورد و ملائک در این شب نور و سلام و عشق به زمین می آورند. شب قدر همیشه مورد توجه شاعران بوده و مولانا، حافظ و بسیاری از شاعران دیگر درباره عظمت این شب شعرها سروده اند. در این بخش اشعار زیبایی را درباره شب قدر، راز و نیاز با امام زمان در شب قدر، شهادت امام علی و شب قدر، اشعاری برای التماس دعا در شب قدر و... آورده ایم.

شعر شب قدر از مولانا

مهمان توام ای جان زنهار مخسب امشب
ای جان و دل مهمان زنهار مخسب امشب
روی تو چو بدر آمد امشب شب قدر آمد
ای شاه همه خوبان زنهار مخسب امشب
ای سرو دو صد بستان آرام دل مستان
بردی دل و جان بستان زنهار مخسب امشب
ای باغ خوش خندان بی تو دو جهان زندان
آنی تو و صد چندان زنهار مخسب امشب

---;hearts; ♥ ♥---
امشب عجیبت ای جان گر خواب رهی یابد
وان چشم کجا خسپد کو چون تو شهی یابد
ای عاشق خوش مذهب زنهار مخسب امشب
کان یار بهانه جو بر تو گنهی یابد
من بنده آن عاشق کو نر بود و صادق
کز چستی و شبخیزی از مه کلهی یابد
در خدمت شه باشد شب همره مه باشد
تا از ملاء اعلا چون مه سپهی یابد
بر زلف شب آن غازی چون دلو رسن بازی
آموخت که یوسف را در قعر چهی یابد
آن اشتر بیچاره نومید شدست از جو
می گردد در خرمن تا مشمت کهی یابد
بالش چو نمی یابد از اطلس روی تو
باشد ز شب قدرت سال سپهی یابد
زان نعل تو در آتش کردند در این سودا
تا هر دل سودایی در خود شرهی یابد
---;hearts; ♥ ♥---

شعر شب قدر از حافظ

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
---;hearts; ♥ ♥---
در شب قدر از صبحی کرده ام عییم مکن
سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود
شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد
دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود

--;hearts; ♥ ♥&---

شب قدر است و طی شد نامه ی هجر

سلام فيه حتى مطلع الفجر

--;hearts; ♥ ♥&---

شعر شب قدر از محمدخلیل مذئب

شب قدر است امشب مست مستم ای خدا با تو

شدم تا مست دانستم که هستم ای خدا با تو

در این خلوت تو من یا من تو، انصاف از تو می خواهم

تو با من مست یا من مست هستم ای خدا با تو

خواه از من که هرگز راه عقل و عافیت پویم

که من دیوانه از روز الستم ای خدا با تو

دویدم سال ها اما به دور افتادم از کویت

چو افتادم ز پا در خود نشستم ای خدا با تو

سر از خاک زمین تا برگرفتم عشق ورزیدم

ولی آزاد از هر بند و بستم ای خدا با تو

تو هر جا جلوه کردی من تو را دیدم پرستیدم

به هر صورت جمالی می پرستم ای خدا با تو

شعر شب قدر از علیرضا فزوه

چه شب هایی که پرپر شد چه روزانی که شب کردم

نه عبرت را فراخواندم نه غفلت را ادب کردم

برات من شبی آمد که در آینه لرزیدم

شب قدرم همان شب شد که در زلف تو تب کردم

شب تنهایی دل بود، چرخیدم، غزل گفتم

شب افتادن جان بود رقصیدم، طرب کردم

تمام من همین دل بود دل را خون دل دادم

تمام من همین جان بود جان را جان به لب کردم

دعایی بود و تحسینی، درودی بود و آمینی

اگر دستی بر آوردم، اگر چیزی طلب کردم

تو بودی هر چه اوتادم اگر از پیر دل کندم

تو بودی هر چه اسبابم اگر ترک سبب کردم

نظر برداشتن از خویش بود و خویش او بودن

اگر چیزی به چشم از علم انساب و نسب کردم

الهی عشق در من چلچراغی تازه روشن کن

بیخشا گر خطا رفتم، بیخشا گر غضب کردم

--;hearts; ♥ ♥&---

شعر شب قدر از وحید قاسمی

خود را به خواب می زنی ای بنده تا به کی؟!

هی توبه پشت توبه، سرافکنده تا به کی؟!

دنیا وفا نکرده ، وفا هم نمی کند

با زرق و برقص از غم دل، کم نمی کند

از حوض نور، کی به رخت آب می زنی؟!

کی دست رد به سینه ی این خواب می زنی؟!

ای بنده جزء برای خدا بنده گی نکن

اچ می روی، لجاجت و یک دنده گی نکن

بنده در اوج فاجعه زانو نمی زند

غیر از خدای خود به کسی رو نمی زند

عقلت مگر به شاید و باید نمی رسد؟!

بار کجت به منزل و مقصد نمی رسد

تیشه زنن به ریشه ی خود بنده ی خدا

بیراهه می روی، نشو شرمنده ی خدا

جای غم بهشت، غم پول می خوری؟!

بیچاره ای که مثل پدر گول می خوری

بیهوده هی برای دلت کیسه دوختی

باغ بهشت را به جو ری فروختی؟!

ای ورشکسته، بیش تر از این ضرر نده

لحظه به لحظه عمر خودت را هدر نده

شبهای قدر فرصت خوبیست؛ گریه کن
آیا زمان توبه ی تو نیست؟! گریه کن
شبهای قدر فرصت خوبیست؛ توبه کن
غیراز تو و خدا که کسی نیست! توبه کن
شبهای قدر ناله بزن بی معطلی
دستم به دامت، مددی مرتضی علی
شبهای قدر اشک تو را کوثری کند
زهرای برای شیعه ی خود مادری کند
جا مانده ای ز قافله، هیئات، گریه کن
امشب برای عمه ی سادات گریه کن
شاید خدا به حال خرابیت نظاره کرد
پرونده ی سیاه تو را پاره پاره کرد
مانند سوز صبح مه آلود می رسد
وقتی نمانده است، اجل زود می رسد
باید بری! به فکر حساب و کتاب باش
فکر فشار قبر و سؤال و جواب باش
شبهای قبر، تیره تر از کرده های توست
مهتاب روشنش سفر کربلای توست
بی نور عشق، قبر تو دلگیر می شود
امشب بگیر تذکره را، دیر می شود
ای تشنه لب، ز دست سیو آب را بگیر
امشب به گریه دامن ارباب را بگیر
_ _ _ _ _; hearts; & hearts; & hearts& _ _ _ _ _

شعر شب قدر از حسن لطفی
خانه ویران شده ام غصه ی بابا سخت است
حرف دیگر بزن امشب غم فردا سخت است
دیدن روی تو و لخته ی خون ها سخت است
سوختم از نَفَسَت سوختن، اما سخت است
باز هم روضه نخوان روضه ی زهرا سخت است
شعله های نَفَس شعله ورت جمع نشد
زهر این تیغ چه کرده جگرت جمع نشد
لکه خون های روی بال و پرت جمع نشد
بسته ام روسری ام را به سرت جمع نشد
زخم پیشانی تو وقت تماشا سخت است
آه ای چشم به خون خسته تو بیدار بمان
حرف ناگفته بگو پیش پرستار بمان
پشت در بودم و گفتمی به علمدار بمان
گرچه بی دست، ولی آب نگهدار بمان
از سر رو به زمین خوردن سقا سخت است
شب آخر شده ای کوکب اقبال مرو
روضه ی باز مخوان این همه از حال مرو
سر آن پیکر افتاده ی پامال مرو
جان بابا جگرم سوخت به گودال مرو
بین گودال میا دیدنم آنجا سخت است
کاش میشد که بگویی بدنش را نکشید
پنجه ها از همه سو پیرهنش را نکشید
تیر در کتف فرو کرده تنش را نکشید
نیزه ها شرم کنید و دهنش را نکشید
پیش مادر زدن سنگ به لب ها سخت است
منم و دیدن او لحظه ی افتادن او
منم و ضربه ی سرنیزه به روی تن او
وقت ضربه زدن و خم شدن دشمن او
منم و گندی خنجر به روی گردن او
زدن ضربه به سینه، ولی با پا سخت است

شعر شب قدر از علیرضا وفایی
در اسم، اگر چه ما مسلمان هستیم

شرمنده ی دین و روی قرآن هستیم
با بار گناه رو به تو آوردیم
سوگند به جان تو پشیمان هستیم
(العفو) به حق مرتضی میگیرد
شاگرد کلاس درس سلمان هستیم
در سجده ی آخرت علی، یادم کن
گفتند که میروی پریشان هستیم
ما از رمضان محرمی میسازیم
ما سینه زنان اهل ایران هستیم
از کوفه چقدر بوی غم می آید
گلیانگ عزا قدم قدم می آید
در شهر بلا، نبوده و نیست امان
آشوب شده در همه ذرات جهان
سجاده و محراب به تو گریانند
از بسکه غم انگیز شده لحن اذان
دستان سیاهی از جهنم آمد
آمد بزند بهار را، رنگ خزان
از مسجد کوفه بوی خون می آید
امروز نماز صبح را، خانه بخوان
گفتند:تهدمت! دل عالم ریخت
ارکان هدی که جای خود داشت، چنان
دلشوره به جان آسمان ها افتاد
خیر شکن قبیله از پا افتاد
غرقابه ی خون شده است بال و پر تو
دیگر رمقی نمانده در پیکر تو
ای آنکه همیشه زره ات بی پشت است
از پشت زدند، تیغ را بر سر توبا این سر و وضع میروی خانه ی خویش
بیچاره دل مضطرب دختر تو
یکبار نگاه زینبت دیده بلا
آن روز مدینه، پسر و همسر تو …
آن روز شکستند ز زهرا پهلو
امروز شکستند به مسجد سر تو
آن قصه ی جانگداز تکرار شده
امروز هجوم تیغ، مسمار شده
از کوفه و سر شکستنش بیزاریم
از کوچه ی تنگ خاطره، بد داریم
با نیمه اشاره ای به هم می ریزیم
ما گریه کنان روضه ی مسماریم
یکبار مدینه، کوفه، یکبار به شام
ما زخم کدام روضه را بشماریم
بس بود برای ما همان یک کوچه
هیئات! به فکر کوچه و بازاریم
بردند نوامیس تو را بزم یزید (لعنت الله علیه)
آشفته ی داغ مجلس اغیاریم
آن خیر ندیده ها جنایت کردند
بر تک تک بانوان جسارت کردند
---♥ ♥ ♥---♥---♥---
شعر درباره شب قدر و حضرت علی از وحید قاسمی
کیسه های نان و خرما خواب راحت می کنند
دست های پینه دارش استراحت می کنند
نخل ها از غربت و بغض گلو راحت شدند
مردم از دست عدالت های او راحت شدند
ای خوارچ، بهترین فرصت برای دشمنی ست
شمع بیت المال را روشن کنید، او رفتنی ست
درد را با گریه های بی صدا آزار داد
با لباس نخ نمایش، کوفه را آزار داد
مهربانی نگاهش حیف مشگل ساز بود!

روی مسکین ها در دارالخلافة باز بود
...دشمنانش در لباس دوست بسیارند و او
...بندگان کیسه های سرخ دینارند و او
ساده گی سفره اش خاری به چشم شهر بود
مرتضی با زرق و برق زندگی شان قهر بود
نیمه شب ها کوچه ها را عطرآگین می کند
درعوض، درحق او هر خانه نفرین می کند
حرص اهل مکر، از بنده نوازی علی ست
داستان بچه هاشان بی نمازی علی ست
گام در راه فلانی و فلان برداشتند
از اذان ها نام او را مغرضان برداشتند
جرم سنگینی ست، بر لب خنده را برجسته کرد
چاه ها دیدند مولا خستگی را خسته کرد
جرم سنگینی ست، تیغ ذوالفقاری داشتن
زخم ها از بدر و خیر یادگاری داشتن
جرم سنگینی ست، از غم کوله باری داشتن
مثل پیغمبر عبای وصله داری داشتن
جرم سنگینی ست، بر تقدیر حق راضی شدن
با یتیمان روزهای گرم همبازی شدن
جرم سنگینی ست، جای زر، مقدر خواستن
در دو دنیا خیرخواهی برادر خواستن
جرم سنگینی ست، در دل عشق زهرا داشتن
سال ها در سینه داغ کهنه ای را داشتن
هیچ طوفانی حریف عزم سکنانش نبود
تیغ تیز ابن ملجم قاتل جاننش نبود
پشت در، آیینه اش را سنگ غافلگیر کرد
زخم بازویی، امیرالمومنین را پیرکرد
مرگ سی سال است بر او، خنجر از رو می کشد
هر چه مولا می کشد، از درد پهلوی می کشد
شعر درباره شب های قدر از رضا رسول زاده
دیشب که میهمان به سرایم قدم گذاشت
از سفره غیر نان و نمک هیچ بر نداشت
از خانه ام که رفت دلم تاب و تب گرفت
می رفت و همچو این دل من ماه شب گرفت
گفتم بیا تو این سحری را بمان مرو
سوزانده است قلب مرا این اذان مرو
جانسوز تو نگاه بر این آسمان مکن
خاک عزا بیا و سر خاندان مکن
می رفت و گفت موعد دیدار آمده
وقت زیارت رخ دلدار آمده
می رفت و گفت گشته دلش تنگ فاطمه
می برد با خودش دل پر خون ما همه
خالی ست جای فاطمه تا دیده تر کند
یا ناله ای کشد همه را خون جگر کند
خالی ست جای فاطمه یار پدر شود
در کوچه های کوفه برایش سپر شود
آتش دگر به شهپر روح الامین نشست
فرق علی شکافت و روی زمین نشست
محراب مسجد است چنین پر شکوفه است
امشب سیاه پوش علی شهر کوفه است
ای خاک بر سرم سر بابا شکسته است
انگار باز پهلوی زهرا شکسته است
انگار تازه گشته مرا داغ مادرم
افتاده یاد کوچه دوباره برادرم
انگار تازه روضه ی شهر مدینه شد
روی پدر خضاب از آن خون سینه شد

شعر زیبای شب قدر شب قدر است و من قدری ندارم
چه سازم توشه قبری ندارم
شب عفو است و محتاج دعایم
ز عمق دل دعایی کن برایم
اگر امشب به معشوق رسیدی
خدا را در میان اشکهایت دیدی
کمی هم نزد او یادی زمن کن
کمی هم جای من او را صدا کن
بگو یارب فلانی رو سیاه است
دو دستش خالی و غرق گناه است
بگو یا رب تویی دریای جوشان
در این شب رحمتت بر وی بنوشان

---;hearts; ♥ ♥---

شعر درباره شب قدر حضرت علی (ع)

لیلة القدر است و من نامه سیاهم ربنا
کن عنایت بارِ الٰها سائل این خانه را
این منم در میزدم بگشا در کاشانه را
خدای من…

آمدم پیش تو با فرط گناهم ربنا
لیلة القدر است و من نامه سیاهم ربنا
خدای من…

آمدم تا بگذری از جرم بی پایان من
حی من معبود من یکتای من یزدان من
خدای من…

نامه ی اعمال من با تباهی ها قرین
کن گذر از بنده ات حق امیرالمومنین
خدای من…

کن گذر از ما به حق ناله های حیدری
که نمی آید دگر سوز صدای حیدری
علی جانم…

مسجد کوفه بگو مولای مظلومان چه شد
حُجَّتِ الله، جان احمد، ناطق قرآن چه شد
علی جانم…

مسجد کوفه بگو از فرق مجرح علی(ع)
پر زده از بام تن تا به خدا روح علی(ع)
علی جانم…

---;hearts; ♥ ♥---

من کویرم لب من تشنه ی باران علی ست
این لب تشنه ی پر شور، غزلخوان علی ست
این که گسترده تر از وسعت آفاق شده است
به یقین سفره ی گسترده ی دامان علی ست
منت نان و نمک نیست سر سفره ی او
پس خوشا آن که در این دنیا مهمان علی ست
آتش اشکی اگر در غزلم شعله ور است
بی گمان قطره ای از درد فراوان علی ست
لحظه ای پرتو حسنش ز تجلی دم زد
که جهان، آینه در آینه حیران علی ست
کعبه یکبار دهان را به سخن وا کرده است
تا بدانیم کلید در این خانه علی ست
از دم صبح ازل نام علی را می خواند
دل که تا شام ابد دست به دامان علی ست
محمد حسین صفاریان

---;hearts; ♥ ♥---

شب بود و اشک بود و علی بود و چاه بود
فریاد بی صدا، غم دل بود و آه بود
دیگر پس از شهادت زهرا به چشم او
صبح سفید هم چو دل شب سیاه بود

دانی چرا جبین علی را شکافتند؟
زیرا به چشم کوفه عدالت گناه بود
خونش نصیب دامن محراب کوفه شد
آن رهبری که کعبه بر او زادگاه بود
یک عمر از رعیت خود هم ستم کشید
اشک شیش به غربت روزش گواه بود
دستش برای مردم دنیا نمک نداشت
عدلش به چشم بی نگهان اشتباه بود
هم صحبتی نداشت که در نیمه های شب
حرفش به چاه بود و نگاهش به ماه بود
مولا پس از شهادت زهرا غریب شد
زهرا نه یار او که بر او یک سپاه بود
وقتی که از محاسن او می چکید خون
عباس را به صورت بابا نگاه بود
«میثم!» هزار حیف که پوشیده شد ز خون
رویی که بهر گمشدگان شمع راه بود
استاد سازگار

---;hearts; ♥ ♥---
اشعار زیبایی مناجات با امام زمان و شب قدر
قرآن به سر گرفتم و گفتم: سلام عشق!
یعنی به جز حریم تو بر من حرام عشق
ترسم که در سماع کشانم قنوت را
آن جا که قبله گاه تو باشی، امام: عشق!
با خون وضو بگیر و دو رکعت غزل بخوان
آن دم که اذن می دهد از روی بام عشق
از رکعت نخست در افتاده ام به شک
در سجده کفر گفته ام و در قیام عشق
سی پاره ی حضور تو را چله بسته ایم
قرآن به سر بگیر و بگو: والسلام عشق!
علیرضا بدیع

---;hearts; ♥ ♥---
بگیر تو دستت سر و سامونم و
رها نکن حال پریشونم و
فدات بشم فقط یه بار نگام کن
منم وسط می دارم این جونم و
من نمیخام وصله ناجور بشم
با کارام از تو انقدر دور بشم
اگه قراره که روت و نبینم
بهتره از همین الان کور بشم
نذار که تا ابد خجل بمونم
با پای لنگم توی گل بمونم
بذار سرم رو زیر پات بذارم
نذار که آرزو به دل بمونم
درد داریم بده دوا ی مارو
بیا و کم کن شر دشمنارو
میگن درای حرما رو بستن
دوباره وا کن راه کربلارو
برام همینکه روضه خونم بسه
همینکه گریه کن بمونم بسه
همینکه یک بار تا میگم حسین جان
مادرت از عرش بگه جونم بسه
میگن که هر هفته شب جمعه ها
روضه به پا میکنه تو کربلا
تو قتلگاه میگه غریب مادر
بمیره مادر که سرت شد جدا
محمد علی بیابانی

---;hearts; ♥ ♥&---

امشب شب قدر و به لب اقرار دارم من
از معصیت ها یک دل بیمار دارم من
پرونده ای آلوده از کردار دارم من
در پیشگاه حضرت استغفار دارم من
از بنده ای گمراه، امشب دستگیری کن
آقا به اشک چشم زینب دستگیری کن
پایین گرفتم پیش تو روی سیاهم را
گم کرده بودم در کویر خشک راهم را
شرمنده ام تکرار کردم اشتباهم را
چشم انتظارم، پرده پوشی کن گناهم را
این شرمساری حاصل یک عمر عصیان است
ارحمنی ای رب کریم، حالم پریشان است
از هر که امشب آمده غم بیشتر دارم
زیرا شب قدر است و اشکی مختصر دارم
گرد و غبار معصیت را روی سر دارم
از کارهایم من خودم بهتر خبر دارم
اندازه ی یک عمر از من معصیت دیدی
لب و نکرده، هر چه کردم را تو بخشیدی
این بزم را با مغفرت امشب مجلل کن
فعل بد من را به خوبی ها مبدل کن
کار مرا هم دست اربابم محول کن
روز قیامت لحظه ای من را معطل کن
شاید بیاید آنکه باید از نجف آید
بهر شفاعت باز شاه لوکشف آید
من را ببخشا جان آن آقا که مظلوم است
آن شیر مردی که ز حق خویش محروم است
دلتنگی زهرا ز رویش آه، معلوم است
یک امشب که میهمان ام کلثوم است…
…گاهی خدا را زیر لب تنها صدا میزد
گاهی میان اشک، زهرا را صدا میزد

رضا باقریان

---;hearts; ♥ ♥&---

سفره دار خدا امام زمان
دگر امشب بیا امام زمان
شب قدر است هر کجا هستی
التماس دعا امام زمان
منکه امشب به یاد تو هستم
یاد کن پس مرا امام زمان
دست بر دامنم اگر نرنم
بروم پس کجا؟ امام زمان
آدم آشتی دهی من را
باخودت، با خدا امام زمان
کاش قرآن به سر بگیرم من
یک شب قدر با امام زمان
جای دوری نمی رود که کنی
گوشه چشمی به ما امام زمان
خوب شد در شب عزای علی
با تو هم هم صدا امام زمان
شب تقدیر من بیا بنویس
یک سفر کربلا امام زمان
علی صالحی

---;hearts; ♥ ♥&---

وقتی که مجیر خواندم و جوشن و قرآن بر سر
وقتی که زدم ناله و از اشک دو چشمم شد تر
یک خواسته از درگه تو فقط تمنّا کردم
یک نیم نگاهی و رسان صاحب ما را دیگر

محمد مهدی عبدالهی

---;hearts; ♥ ♥---

سلام من به قرآن بر سر تو
سلام من به قبر مادر تو
اگر زائر شدی صحن نجف را
سلام من به بابا حیدر تو
اگر زائر شدی بین الحرم را
سلام من به جدّ اطهر تو
بگو از جانب من با حسینت
سلام من به خون پیکر تو
اگر رفتی کنار قبر عباس
سلام من به آن آب آور تو
شب احیا کند ناله سه ساله
پدر جان، کی بریده آن سر تو
اگر رفتی کنار قبر زینب
سلام من به آن چشم تر تو
به مشهد هم که رفتی یابن زهرا
بگو من هم بیایم در بر تو
خلاصه گویمت در بین سرداب
سلام من به سوز سحر تو

محمد مهدی عبدالهی

---;hearts; ♥ ♥---

شعر شب قدر از حمید رضا برقعی
در شب قدر دلم با غزلی همدم شد
بین ما فاصله ها واژه به واژه کم شد
چارده مرتبه قرآن که گرفتم بر سر
حرم یک به یک ابیات غزل، محرم شد
ابتدا حرف دلم را به نگاهم دادم
بوسه می خواست لبم، گنبد خضرا خم شد
خم شد آهسته از اسرار ازل با من گفت
گفت: ایوان نجف بوسه گه عالم شد
بعدهم پشت همان پنجره ی رویایی
چشم من ، محو ضریحی که نمی دیدم شد
خواستم گریه کنم بلکه بر این زخم عمیق
گریه مرهم بشود، خون جگر مرهم شد
گریه کردم، عطش آمد به سراغم، گفتم:
به فدای لب خشکت ! همه جا زمزم شد
روی سجاده ی خود یاد لب ت افتادم
تشنه ام بود ، ولی آب برابم سم شد
زنده ماندم که سلامی به سلامی برسد
از محمد(ص) به محمد(ع) که میسر هم شد
من مسلمان شده مذهب چشمی هستم
که در آن عاطفه با عشق و جنون توام شد
سال ها پیر شدم در قفس آغوش
شکر کردم ، در و دیوار قفس محکم شد
کاروان دل من بس که خراسان رفته است
تار و پود غزلم جاده ابریشم شد
سال ها شعر غریبانه در ابیات خودش
خون دل خورد که با دشمن خود همدم شد
داشتم کنج حرم جامعه را می خواندم
برگ در برگ مفاتیح پر از شبنم شد
یازده پله زمین رفت به سمت ملکوت
یک قدم مانده به او کار جهان مبهم شد
بیت آخر نکند قافیه غافلگیرت
آی برخیز! که این قافیه «یاقائم» شد...

شعر التماس دعا شب قدر

شب عفو است و محتاج دعایم ، زعمق دل دعایی کن برایم
اگر امشب به معشوق رسیدی ، خدا را در میان اشک دیدی
ی هم نزد او یادی زما کن ، کمی هم جای ما او را صدا کن
بگو یارب فلانی رو سیاه است ، دو دستش خالی و غرق گناه است

---;hearts; ♥ ♥---

درسکوتی که دلت دست دعا باز نمود

یاد ما باش که محتاج دعائیم هنوز

---;hearts; ♥ ♥---

من از عمق وجود خودم ، خدایم را صدا کردم

نمیدانم چه میخواهی ، ولی امروز برای تو ، برای رفع غم هایت

برای قلب زیبایی ، برای آرزوهایت ، به درگاهش دعا کردم

و میدانم خدا از آرزوهایت خبر دارد ، یقین دارم دعاهایم اثر دارد . . .

---;hearts; ♥ ♥---

صدای خننده های خدا را میشنوی ؟

دعایت را شنیده

و به آنچه محال میپنداری ، میخندد . . .

---;hearts; ♥ ♥---

شب قدر است و نومیدی ندارد

کسی از بارگاه باری امشب

فروغ رحمت و نور امید است

به هر جانب که رو می آری امشب

---;hearts; ♥ ♥---

از غافلان حساب دلم را جدا کنید

حرف و حدیث کهنه خود را رها کنید

چیزی به شب نمانده به خلوت که می روید

قدر است، قدری دل شکسته ی ما را دعا کنید

---;hearts; ♥ ♥---

سحرسجاده ات راچون گشودی

و با معبودخود خلوت نمودی

و خواندی خالقت را عاشقانه

و اشکی هدیه کردی دانه دانه

تو را جان علی ما را دعا کن

دعا بر عبد ناچیز خدا کن

---;hearts; ♥ ♥---

شبهای قدر امد و تقدیر و سرنوشت

سرخوش دلی که به بنامش خطی نوشت

سالی گذشت! مرکب عمرم کجارود؟

دوزخ مکان و مقصد من گشته یا بهشت؟

به امید برآورده شدن حاجات

التماس دعا